

داستان سیواک

نوشته سیمریت جاج SIMRIT JUDGE

نباش کم کم شنیدن را آغاز می‌کند» گفتند، گرچه می‌دانستم که او نخواهد شنید. در ابتدا بارها اتفاق افتاد که می‌پرسیدم آیا دستگاه خراب شده بوده، اما می‌دانستم که موضوع آن نبود. همانطور که روزها سپری می‌شد کم کم متوجه عدم علاقه سیواک به صدا شدم. گوشه و کنار خانه سروصدا ایجاد می‌کردم و او همچنان هیچ واکنشی نشان نمی‌داد. به تدریج واقعیت نمایان می‌شد و آن زمان بود که واقعاً دریافتم باید هرکاری که از دستم برمی‌آید انجام دهم که مطمئن شوم فرزندم تمام حمایت لازم را هم از جامعه بیرونی و هم در بین خانواده دریافت کرده است. به نظرم بسیاربرایم سودمند بود وقتی که نسخه زبان پنجابی کتاب نوبت من برای یادگیری را به خانواده‌ام برای مطالعه دادم.

خیلی ترسیده بودم چون هیچ فردی در خانواده‌امان افت شنوایی نداشت. همچنین هرگز یک فرد ناشنوا یا دارای مشکل شنوایی را ملاقات نکرده بودیم. باید تصمیم می‌گرفتم. پس از بازدید از برنامه‌های در دسترس برای سیواک، درنهایت برنامه‌ای را برگزیدم که احساس کردم برای خانواده‌ام از همه بهتر است. مشتاق بودم که به یک برنامه گروهی بپیوندم جایی که فرصت ملاقات با خانواده‌های دیگر را داشته باشم. با مادران نوزادانی که به نوعی افت شنوایی داشتند آشنا شدم... و احساس تنهایی نمی‌کردم! در نهایت، وقتی سیواک سه ماه و نیمش بود، مجهز به سمعک

زمانی که اطلاع یافتم اولین فرزندم را باردارم، هیجان زده شدم. در ماه پنج حاملگی، پزشکم به من گفت که با توجه به سن حاملگی نوزادم بسیار کوچک است. به من گفتند که پسرم با چند چالش به دنیا خواهد آمد اما هرگز تصور نمی‌کردم که افت شنوایی یکی از آنها باشد. سیواک در هفته 37 به دنیا آمد و 4 پوند و 9 اونس وزن داشت. شرایطی به نام فتق مادرزادی دیافراگم (CDH) داشت. او دو ماه را در بخش مراقبت‌های ویژه نوزادان (NICU) گذراند و چند روز قبل از ترخیص سنجش شنوایی انجام شد. او «قبول» نشد و به من گفتند که بسیاری از بچه‌ها با CDH تا حدی افت شنوایی دارند. ما را به خانه فرستادند و برای سنجش واکنش شنوایی ساقه مغز (ABR) به روشی که کودک را می‌خوابانند یک ماه بعد به ما وقت دادند. هنگامی که تست ABR انجام شد سیواک سه ماهه بود، آن وقت بود که متوجه شدیم وی در هر دو گوشش افت شنوایی متوسط - شدید دارد. درک نمی‌کردم! متخصص شنوایی به ما جزواتی داد و با احساس سردرگمی آنجا را ترک کردیم و فکر می‌کردیم ... حالا چه؟

مشتاق بودم که شروع کنم، بنابراین همان دقیقه که به منزل رسیدم (قبل از اینکه به کسی بگویم) تلفن را برداشته و تحقیق در مورد گزینه‌های برنامه‌های در دسترس را شروع کردم. وقتی به خانواده‌ام اخبار را گفتم، آنها دچار هراس شده و جملاتی از قبیل «نگران

در کلاس بوده و به همراه هم‌کلاسی‌هایش می‌خندد و بازی می‌کند! او راه طولانی را طی کرده و با وجود چالش‌هایش ما را با تمام توانایی‌هایش متحیر کرده است. ما به پسر کوچکمان افتخار می‌کنیم!

شد. وقتی برای اولین مرتبه شنیدم که پسر سه ماه و نیمه‌ام بلند می‌خندد، اشک در چشمانم حلقه زد! در این زمان مصمم شدم که پسرم شایسته آن است که بهترین زندگی ممکن را داشته باشد، و این که همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت.

مرتب با خودم فکر می‌کردم که «چطور می‌توانم سمعکها را روی گوشش نگه دارم؟»، «اگر باتری‌هاش تمام شود چه؟» یا «چه کار کنم اگر خراب شوند؟» سوالات پشت سر هم مطرح می‌شدند! اکنون که به آن فکر می‌کنم متوجه می‌شوم که آنقدر ترسیده بودم که ممکن بود اشتباه می‌کردم. الآن احساس می‌کنم که چقدر در همه این امور حرفه‌ای شدم و همه آنها بخشی از زندگی‌ام شده است. به طور قطع آن طور که فکر می‌کردم سخت نبود! و به طور مسلم با گذشت زمان آسان‌تر هم خواهد شد.

حتی با وجود برخی از چالش‌های اضافی دیگر که سیواک به علت داشتن CDH داشت، از سمعک‌هایش بسیار سود می‌برد. درست قبل از اینکه دو سالش شود، جداشدگی در شبکه را در او تشخیص دادند. و احساس کردم که مانع دیگری در پیش رو داریم که باید آن را از میان برداریم. سالهای اولیه زندگی‌اش در برنامه‌های متفاوت برایمان شگفت‌انگیز بود و سیواک به رشد خود ادامه می‌داد. ارتباط با خانواده‌های دیگر و حضور در بسیاری از فعالیتهای سرگرم‌کننده قابل دسترس تاکنون بهترین بخش سفرمان بوده است.

با بکارگیری از تمام خدمات و حمایتها موفق شدیم که برای سیواک بهترین زندگی ممکن را فراهم آوریم. اکنون وی در مدرسه ابتدایی است و به خوبی به پیشرفت خود ادامه می‌دهد. احتمالاً محبوب‌ترین بچه

